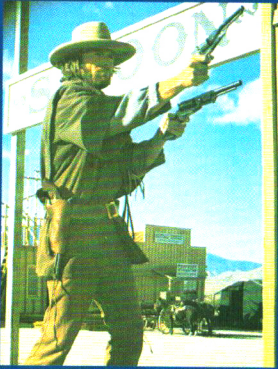


# کلینت ایستوود

برنار بنولی یل

ترجمه‌ی نادر تکمیل همایون

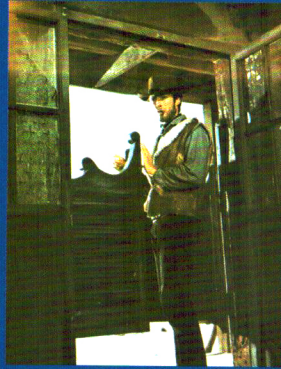




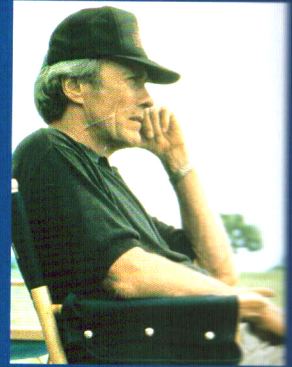
۴۳ .....  
جماعت باز یافته  
از جوزی ولز یاغی تا سوار کار  
رنگ پر بنده

۱۰۳ .....  
مؤخره: حسن ختام  
نامه‌های ایوو جیما، یار تش  
سایه‌ها

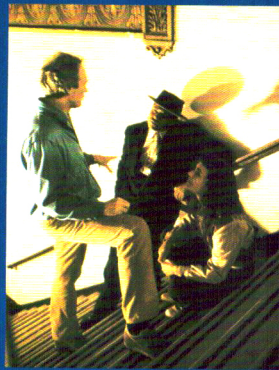
۱۰۵ .....  
زندگی نامه  
فیلم‌شناسی ..... ۱۱۱



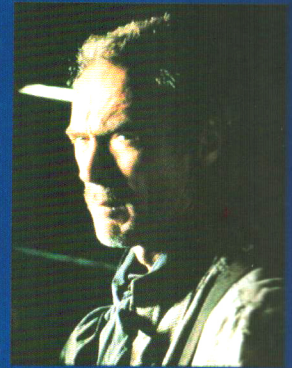
۱۵ .....  
تصویر چیست؟  
از به‌خاطر یک مشت دلار تا فرار  
از الکتراز



۹ .....  
مقدمه: یک عمر فعالیت



۸۷ .....  
«موسم گل»  
از پشته‌ی اندوه تا زیبای یک  
میلیون دلاری



۶۷ .....  
عیداً یافت نشدنی  
از دام مرگبار تا رودخانه‌ی مرموز

## تصویر چیست؟

### از به‌خاطر یک مشت دلار تا فرار از آلکاتراز

«رفتم ماتسون، مغازه‌ای در هالیوود بلوار و یک شلوار جین سیاه خریدم. ابتدا ختم در آب‌زاوُل. چکمه‌ها، مهمیز، کمر بند و ششلول‌ها را از مجموعه‌ی تلویزیونی روهایدا برداشتم. کلاه را در سانتامونیکا پیدا کردم و سیگارهای برگ باریک سیاه را در بورلی هیلز. آن شال را هم در اسپانیا دیدم و گرفتم.»<sup>۱</sup>

دقیقاً یک دهه بعد از سفر به ایتالیا و حضور در وسترن آس و پاس به‌خاطر یک مشت دلار<sup>۲</sup>، این روایت تصویری کلینت ایستوود، حکایت از چگونگی پیدایش یک اسطوره دارد، اسطوره‌ای که اجزای سازنده‌ی آن – سیگارهای برگ باریک و شال – تقریباً همان شهرتی را دارند که عصا و کفش‌های دراز چارلی چاپلین، یا لباس مرلین مونرو، یا تی شرت جیمز دین. یا این که تمثال ایستوود طی همین یک دهه، تغییر جنس داده و او اینک به یک ستاره تبدیل شده است – چه بسا مهم‌ترین ستاره‌ی دهه‌ی حاضر – اما به ذهن هیچ منتقد و روزنامه‌نگاری خطور نمی‌کند که ایستوود را، چه از منظر بازیگری، جدی انگارد (او تا آن روز ۱۵ فیلم در کارنامه‌ی بازیگری خود ثبت کرده بود، و حدود ۲۰۰ قسمت از مجموعه‌ی تلویزیونی روهایدا)، و بدتر از آن، چه از منظر فیلم‌ساز. این تناقضی است که همیشه اسباب مزاحمت این بازیگر و کارگردان شده است: ایستوود برای کسب شهرت در کشور خود، مجبور شد به ایتالیا سفر کند و کارنامه‌ی سینمایی خود را با «سه‌گانه‌ی دلارهای»<sup>۳</sup> سرجو لئونو<sup>۴</sup> آغاز کند. راه صعبی که خطرات آن در دهه‌ی ۱۹۷۰ هم‌ارز پیچ و خم‌های آن در سال‌های محبوبیت دهه‌ی ۱۹۹۰ و پس از آن نبود. درحالی‌که آمریکای آرام از او حمایت می‌کرد، شرق آمریکا او را حقیر می‌شمرد. ایستوود کاملاً بر این دوگانگی وقوف دارد. او خوب می‌داند که میان تصویری که ارائه می‌دهد و تصویری که از

\* نقل از گفت‌وگوی ایستوود با مجله‌ی پلی بوی، فوریه‌ی ۱۹۷۴.

\*\* به‌خاطر یک مشت دلار (۱۹۶۴)، به‌خاطر یک مشت دلار بیشتر (۱۹۶۵) و خوب، بد، زشت (۱۹۶۶).

1. Rawhide
2. A Fistful of Dollars
3. Sergio Leone

تصویر دو صفحه قبل:

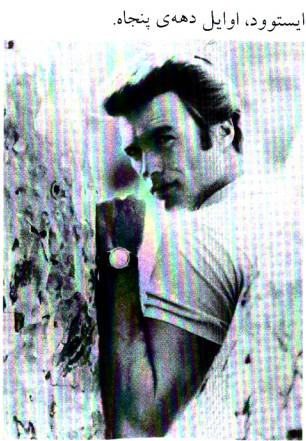
لحظه‌ی عکسبرداری: مریل استریپ و کلینت ایستوود در پل‌های مدیسون کانتی.

تصویر سمت راست:

ظهور یک شخصیت (به‌خاطر یک مشت دلار).

1. *A Perfect World*
2. *Pale Rider*
3. *The Bridges of Madison County*

\* مثلاً موسیقی باب ویز و گروه تگزاس پلی‌بوی که تقریباً پنجاه سال بعد، در دنیای بی‌عیب، می‌شنویم.



ایستود، اوایل دهه‌ی پنجاه.

گند، خانواده‌اش چیزی از او دریغ نداشته است و ایستود کودکی خوب و آرامی را پشت سر گذاشته و آن‌قدر فرصت داشته تا در تنهایی خویش و در رویاها و تخیلات خود غوطه بخورد. این حکایت شخصی را می‌توان در آغاز بسیاری از فیلم‌های ایستود شاهد بود: پسر بچه‌ای پشت پنجره (هانکی تانک‌من، دنیای بی‌عیب<sup>۱</sup>)، دختر جوانی در جنگل (سوار کار رنگ‌پریده<sup>۲</sup>) یا زنی تنها (پل‌های مدیسون کانتی<sup>۳</sup>)، همگی این شخصیت‌ها به دور دست‌نویس شده‌اند، گویی آرزویی در نهان و در سکوت خود دارند، به امید این‌که از تلفیق افق و باد، معجزه‌ای صورت بگیرد و شخصی بیاید و آن‌ها را از ملال و کسالت جانکاهی که گرفتار آن هستند، بیرون بکشد و نوید جهانی شادتر را به آن‌ها بدهد.

حقیقت امر این است که در دهه‌ی ۱۹۳۰، خانواده‌ی ایستود سراسر کالیفرنیا را زیر پا گذاشت و کلینت دبستانی هشت بار مدرسه‌ی خود را عوض کرد. به موازات شغل‌های موقتی این پدر پاره‌وقت، آن‌ها مجبور بودند هر بار پیمانوی گران‌قیمت مادر بزرگ پدری را با دقت و وسواس جابه‌جا کنند: پیدمانت، اوکلند، اسپو کین، ردینگ (کالیفرنیا شمالی)، بازگشت به اوکلند، لس‌آنجلس، ساکرامنتو، گلن و یو، و سرانجام برای مدتی بازگشت به پیدمانت. حاصل اولین دوره‌ی زندگی: ایستود قربانی ضرب‌بانه‌نگی می‌شود که خود در آن نقش مؤثری ندارد. قطعاً این امر در باطن و روحیه‌ی او تأثیر گذاشته است و نگاه خوشبینانه‌ای که به خوشبختی و اتحاد خانوادگی دارد، از همین جا نشأت می‌گیرد. این نگرش در مقوله‌ی اجتماع هم استمرار می‌یابد. از سوی دیگر، ایستود درمی‌یابد که در آینده بهتر است در رأس صف قرار داشته باشی و تصمیم‌گیرنده باشی و به موقعیتی برسی که خواسته‌های خودت را تحمیل کنی.

کلینت ایستود، نوجوانی خوش‌قیافه است و قد بلند، اما خجالتی و تودار (شاید ریشه‌ی بازی بی‌فاده‌ی او از همین ویژگی می‌آید). بی‌آن‌که ایستود بخواهد نخستین تجربه‌ی تئاتری خود در مدرسه‌ی پیدمانت را نادیده بگیرد و همین‌طور روزی را که برای اولین بار در کافه‌ای در اسپرینگفیلد موسیقی کانتری<sup>۴</sup> را شنید، فراموش کند اما یک واقعه‌ی مهم در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۹۴۰، نقشی مهم و اثرگذار بر او داشت و به زندگی آتی‌اش سوبه بخشید:

او دریافت می‌شود، فاصله‌ای حاکم است. از ابتدای کارش تا پایان دهه‌ی ۱۹۷۰، این فاصله‌گیری از تصویر به دلمشغولی او تبدیل می‌شود و سپس، به‌طرز خستگی‌ناپذیری، از فیلمی به فیلم دیگر، تلاش می‌کند تا این فاصله را از میان بردارد.

## در آغاز...

کلینتون ایستود جوانیور، ۳۱ مه ۱۹۳۰ در سن‌فرانسیسکو کالیفرنیا دیده به جهان گشود. پدرش ریشه‌های انگلیسی و اسکاتلندی داشت، و مادرش، اصالتاً ایرلندی و هلندی بود. آمریکای آن دوره، با شکوفایی اقتصادی خود تازه وداع گفته و افق عصر بحران سر بر آورده بود. ابتدا، بورس وال استریت در ۲۴ و ۲۹ اکتبر ۱۹۲۹ با بحرانی شدید مواجه شد و سپس پایه‌های همه‌چیز، پشت سر هم و مثل قصری کبریتی فروریخت: مردم دیگر موجودی نداشتند، تولیدات متوقف شد، ذخیره‌ها به پایان رسیدند، نرخ کالاهای کشاورزی فروریخت، ورشکستگی و بیکاری بیداد می‌کرد، قاره‌ی نو را بهت همه‌جانبه‌ای فرا گرفت.<sup>۵</sup>

این بلای آسمانی را که بر سر شهرستان‌ها و روستاهای گمنام<sup>۶</sup> آمریکا خراب شده بود، بعدها کلینت ایستود در آوازه‌خوان محلی (هانکی تانک‌من)<sup>۱</sup> به‌شیوه‌ی خاص خودش به تصویر کشید، حکایت واپسین سفر یک خواننده‌ی موسیقی کانتری. ایستود می‌گوید که بخش اعظمی از این فیلم را با الهام گرفتن از چیزهایی ساخت که در آن سال‌ها دیده بود، یا همین‌طور براساس آلبوم‌های عکس خانوادگی. اما خانواده‌ی ایستود فقر عظیم شهرها، یا سرنوشت محتوم روستاییان را که از کشتزارهای خود طرد شدند تا آواره‌ی جاده و بیابان شوند، تجربه نکرد. در پایان دهه‌ی ۱۹۲۰، پدر کلینت، سهام می‌فروخت. به زبان دیگر، و به‌سان فیلم لورل و هاردی که در همان دوره ساخته شد (کسب و کار بزرگ<sup>۲</sup>، جیمز و. هورن<sup>۳</sup>، ۱۹۲۹)، این حرفه به این می‌ماند که وسط چله‌ی تابستان، بخواهی درخت کریسمس بفروشی. ایستود کم‌سن‌وسال، در خانواده‌ای از طبقه‌ی متوسط زندگی می‌کرد و با توجه به بحران همه‌جانبه و فراگیر که کلیه‌ی قشرهای جامعه را دربر گرفته بود، تا آن‌جایی که حافظه‌اش یاری می‌دهد یا تا آن‌جایی که مایل است اعتراف



اواسط دهه‌ی پنجاه، ایستود به‌عنوان بازیگر تازه‌کار با یونیورسال قرارداد می‌بندد.

1. *Honkytonk Man*
2. *Big Business*
3. *James W. Horne*

\*. در ماه مه ۱۹۳۳، تعداد بیکاران آمریکا، بالغ بر ۱۱ الی ۱۲ میلیون نفر بود.

\*\* این بلای آسمانی از همان زمان، توجه‌ی هنر آمریکایی بشردوست و مبارز را به خود جلب کرد، مثلاً از طریق عکس‌های دورته‌آ لنگ، والکر اوانس یا بن‌شان، و فیلم‌های ویلیام ولمن (بچه‌های وحشی در جاده، ۱۹۳۳) فرانک بورزیچی (A Man's Castle, 1933)، کینگ ویدور (نان روزانه‌ی ما ۱۹۳۴) جان فورد (خوشه‌های خشم، ۱۹۳۹، براساس رمان استین بک) و تحقیق عالمانه‌ی جیمز ایچی و والکر اوانس (۱۹۳۹ - ۱۹۳۶): در رثای مردان بزرگ.